

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نکاتی از سخن‌رانی پنج‌شنبه، ۲۲ تیر ۱۳۹۶

آیه مورد بحث

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ»

مراتب ایمان و اثر موعظه در آن

خدای متعال انسان را موظف فرموده است که پس از رسیدن به مرز تکلیف شرعی، به حق تعالی ایمان بیاورد، ولی در هر آیه‌ای از قرآن کریم که از ایمان به حق تعالی ذکری به میان آمده، به دنبال آن از عمل صالح هم یاد شده است. ایمان به معنای اعتقاد و اعتقاد در تعبیر فارسی به معنی باور کردن است. ایمان، باور کردن و اعتقاد پیدا کردن به چیزی، مراتب مختلفی دارد. بعضی از مراتب ایمان با شبهات ضعیف و کوچک تزلزل پیدا می‌کند، اما در بعضی از مراتب قوی ایمان، هیچ شبهه‌ای نفوذ پیدا نمی‌کند و نمی‌تواند آن را تضعیف کند.

انسان با مقدمات عقلی مناسب ایمان، صاحب ایمان و اعتقاد به خدای متعال می‌شود. شواهد وجود حق تعالی و خالق تمام موجودات، و شواهد اعتقاد به حق تعالی در همه جا وجود دارد. بدین ترتیب انسان‌ها بر حسب شعور و دقت‌شان مرتبه‌ای از مراتب ایمان را دارا می‌شوند. ولی اگر شعور یک فرد به اندازه‌ای ضعیف باشد که نتواند به چیزی معتقد شود، تعبیر شرعی آن این است که این انسان سفیه است. انسان سفیه تکلیف به ایمان و تکلیف به فروع دین ندارد. ولی اگر شعور انسان بالاتر از حد سفاهت و دارای شعور متعارفی باشد، خدای متعال تکالیف خود را متوجه او می‌کند. این انسان هم وظیفه دارد تا جایی که قدرت دارد در تحقق بخشیدن به ایمان و تقویت آن کوشش و تلاش کند.

انسانی که از موجبات تقویت ایمان دور است، قدرت ندارد در مسیر خداشناسی حرکت کند و در خداشناسی قوت اعتقاد پیدا کند. آنچه که مراتب اولیه ایمان را تقویت می‌کند، شنیدن پندهایی است که نتیجه‌ی دقت کردن در آن پندها، توجه به جهان غیب و توجه به خالق متعال برای همه‌ی موجودات باشد؛ تا هنگامی که این توجه در انسان به وجود نیاید، ایمان انسان تقویت نمی‌شود.

یاد مرگ، بهترین موعظه

تنها چیزی که بر حسب آیات و روایات، برای رسیدن به این درجه از توجه به جهان غیب وجود دارد، همان است که انسان را به یاد مرگ و جهان بعد از این جهان محسوس می‌اندازد. آن‌هایی که چشم‌ظاهری دارند، تا لحظه‌ی مرگ را احساس می‌کنند؛ اما بعد از مرگ برای این میّت چه پیش می‌آید و خدای متعال چه برنامه‌هایی برای این فرد قرار داده است؟ سعدی می‌گوید این‌ها ((در طلبش بی‌خبرانند)). آن‌هایی هم که مرده‌اند و اطلاع از جهان برزخ پیدا کرده‌اند، برای من و شما خبر نیاورده‌اند، ((آن را که خبر شد خبری باز نیامد)). تنها کانالی که این نوع اطلاعات را در حد کفایت، که انسان بتواند بر آن تکیه کند، و بدون خطا به ما می‌دهد، زبان وحی و زبان ائمه صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین است.

خدای متعال در قرآن کریم فرمود: «قَدْ جَاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ». از رسول بزرگوار صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل شد که فرمودند: "كَفَى بِالْمُوتِ وَاعِظًا". برای بیدار شدن از خواب غفلت و توجه پیدا کردن به وظیفه‌ی خدایی و کوچک شمردن جهان ماده و طبیعت و غرایز، تنها عاملی که کفایت می‌کند که انسان را به این مرحله‌ی هوشیاری برساند، یاد مرگ است. "كَفَى بِالْمُوتِ وَاعِظًا". ضرب‌المثل ((مرگ حق است))، ناقص است، زیرا همه می‌دانند که مرگ حق است. آنچه مردم نمی‌دانند و در آن شک دارند، عالم بعد از مرگ یعنی عالم برزخ و عالم قیامت است.

عذاب الهی، تنها پس از بی‌توجهی انسان به تذکرات حق تعالی

خدای متعال هر انسانی را در ابتدای زندگی، در بیداری، در خواب، به جهان نامرئی - یعنی جهان برزخ و قیامت - متوجه می‌کند. اگر انسان به این تذکرات الهی توجه کند، این رابطه تقویت می‌شود، اما اگر به آن توجه نکند، این تذکرات ضعیف می‌شود و سرانجام از بین می‌رود. به آن اندازه‌ای که حق تعالی صلاح می‌داند و حکمت او اقتضاء می‌کند، همه‌ی انسان‌ها اعم از درست‌کار و خطاکار را متوجه می‌کند. اگر کسی بگوید می‌خواستم بدانم ولی ندانستم، نفهمیدم، توجه پیدا نکردم، باور نکردم، یعنی اگر حقیقت داشته باشد می‌خواستم باور کنم ولی باور نکردم، این شخص دروغ می‌گوید.

در قرآن خدای متعال می‌فرماید: «مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا» ما کسی را عذاب‌کننده نیستیم مگر پس از این‌که رسولی را از جانب خود برای بندگان مان بفرستیم تا نسبت به آن‌ها هدایت را اعمال کند و آن‌ها را راه‌نمایی کند و چیزهایی که موجب توجه آن‌ها به قیامت می‌شود را به آن‌ها منتقل کند. آن‌گاه اگر آن‌ها خلاف کردند و به وظیفه عمل نکردند، آن‌ها را عذاب می‌کنیم. «مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا». این یکی از آن عموماتی است که تخصیص‌بردار نیست. گرچه طلاب می‌فرمایند: ((مَا مِنْ عَامٍ إِلَّا وَ قَدْ خُصَّ))، اما این عبارت خودش عام است، این عام هم تخصیص‌بردار است. یعنی موردی پیدا می‌شود که عام باشد و تخصیص نخورد و آن مورد، این آیه‌ی شریفه است: «مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا».

در این‌جا استثناء وجود ندارد، یعنی امکان ندارد خداوند متعال انسانی را به دلیل انجام دادن کارهای خلاف، عذاب و کیفر کند، در حالی که حجت خود را برای او ظاهر نکرده باشد. هر جا عذاب هست، قبل از آن، تبلیغ و هدایت و اثبات تکلیف شرعی بوده است. بدون اثبات تکلیف شرعی، حق تعالی هیچ انسان خلاف‌کاری را عذاب نکرده است و نمی‌کند. «مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ»، «مُعَذِّبِينَ» صیغه‌ی اسم فاعل است، یعنی این عام در گذشته، در حال و در آینده هیچ تخصیصی ندارد، و به عبارتی عقلاً قابل تخصیص نیست.

موجود بودن موجبات درمان بیماری‌های روحی، در انسان

در این آیه‌ی کریمه خدای متعال می‌فرماید ای مردم، «فَدُجَاءَ تَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ»، پنددهنده، تبلیغ و موعظه‌کننده و هشداردهنده از سوی حق تعالی برای شما آمده است. جمله‌ی «وَوَسِيَّةٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ»، یعنی موجبات درمان آن دردها و بیماری‌هایی که در باطن اشخاص وجود دارد، را به انسان‌ها و مکلفین داده‌ایم.

باطن انسان به دلیل این‌که دو بعدی است، هنگام تولد از مادر دارای فضایل و خوبی‌های بالفعل نیست، مگر به آن مقداری که از والدینش به صورت ارث و توارث به او منتقل شده است. آن‌چه که در انسان فعلیت دارد و با آن فعلیت از مادر خود متولد می‌شود، غرایز در مراتب ضعیف است. غریزه‌ی جنسی و غریزه‌ی غضب، در حداقل آن در نوزاد موجود است که در مدت کوتاهی فعلیت پیدا می‌کند و آثار آن چشم‌گیر می‌شود.

انسان وقتی که رشد طبیعی پیدا می‌کند، همراه با رشد طبیعی، غرایز هم در او تقویت می‌شود، ولی با این رشد طبیعی، فطرت توحیدی در او به گونه‌ای تقویت نمی‌شود که بازدارنده‌ی غرایز طبیعی از کارهای خلاف باشد. یعنی به عنوان مثال اگر این فرد خشمگین شد، خشم خود را به جز در موارد حق، کنترل کند. انسان باید برای خود یک نیروی چشم‌گیری تهیه کرده باشد، تا در موارد نیاز، این نیروی وظیفه‌ی خود را انجام دهد و جلوی خشم را بگیرد، و تنها به آن اندازه‌ای که انسانی و منطقی و شرعی است، اظهار خشم کند.

برخی گویندگان هنگام نقل ماجرای مبارزه‌ی امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه با آن شخص یهودی و دشمن خدا دچار اشتباه می‌شوند. آن‌ها نقل می‌کنند پس از آن‌که آن فرد به روی حضرت آب دهان انداخت، حضرت برای کنترل خشم خود و از آن‌جا که نمی‌خواستند هیچ عامل محرکی غیر از طلب رضای خدا در ایشان وجود داشته باشد، از روی سینه‌ی او

برخاستند و دور میدان جنگ کمی قدم زدند. سپس بازگشتند و سر او را جدا کردند. این بیان مربوط به افرادی است که حداقل معرفت و شناخت لازم نسبت به امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه را دارا نیستند. معصومین صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین این‌گونه نیستند که باطن ایشان تحت هجوم خشم قرار بگیرد و ایشان جلوی خشم خود را بگیرند. در وجود این بزرگواران خشم فعلیت پیدا نمی‌کند مگر با اراده‌ی الهی ایشان. در این وجودات مقدسه، حبّ فعلیت پیدا نمی‌کند مگر با اراده‌ی الهی آن‌ها.

این جمله که محبت بی‌دلیل ممکن است اما دشمنی بی‌دلیل محقق نمی‌شود، بیانی عوامانه است. حبّ و بغض آن بزرگواران، حب و بغضی فی‌الله است. بغض ریشه‌ی خشم است و فی‌الله است. خشمی که برای خدا نباشد و محرک آن طلب رضای خدای متعال نباشد، در هیچ‌یک از ائمه صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین به وجود نمی‌آید. این امر، حداقل از عصمت ایشان است. اگر انسان این تعبیر اشتباه را عمداً نسبت به امیرالمؤمنین یا سایر معصومین صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین داشته باشد، به ایشان توهین و اهانت کرده است؛ و اگر سهوی هم چنین بیانی داشته باشد نشانگر آن است که معرفت و شناخت او نسبت به اولیای خدا و حجج طاهیرین صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین بسیار ضعیف و کم‌تر از مقدار ضروری است.

حب و بغض فی‌الله، محکم‌ترین ریسمان‌های ایمان

رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در یک زمانی که اصحاب در خدمت ایشان بودند از اصحاب سوال کردند که "أَيُّ عَرَى الْإِيمَانِ عِنْدَكُمْ أَوْثَقُ؟" کدام‌یک از ریسمان‌های ایمان نزد شما از محکم‌ترین ریسمان‌های ایمان است؟ منظور از ریسمان ایمان، ارتباط مثبتی است که قلب و روح انسان با خدای متعال و جهان غیب دارد. مثلاً ترس از جهنم که مانع از خلاف کردن انسان شود و یا طمع به بهشت و نعمت‌های بهشتی حق‌تعالی عامل اطاعت باشد. هریک از اصحاب جوابی دادند؛ یکی گفت: نماز، دیگری گفت: روزه، و بعضی دیگر حج و جهاد در راه خدا را مطرح کردند. حضرت طبق نقل فرمودند: "لِكُلِّ مَا قُلْتُمْ فَضْلٌ وَ لَيْسَ بِهِ". برای هریک از این عناوینی که ذکر کردید برتری نزد حق‌تعالی هست، اما منظور من هیچ‌یک از این‌ها نبود. اصحاب عرض کردند: پس خودتان بفرمایید.

حضرت فرمودند: "وَ لَكِنْ أَوْثَقُ عَرَى الْإِيمَانِ، الْحُبُّ لِلَّهِ وَ الْبُغْضُ فِي اللَّهِ". بهترین وسیله‌ی ارتباطی بین بنده و خالق خود این است که اگر چیزی را دوست می‌دارد، برای خالق خود دوست بدارد و اگر با کسی دشمن شد، ریشه‌ی این خشم که در عربی بغض نامیده می‌شود، حق‌تعالی باشد. بغض حرکتی است که بعد از خشم باطنی از انسان ظاهر می‌شود. کتک می‌زند، فحش می‌دهد، رنگ او قرمز می‌شود. اگر در وجود امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه خشم دیده شود، آن مقدار خشم در وجود آن بزرگوار درست است که فی‌الله باشد. خشمی که ناشی از انداختن آب دهان به روی آن حضرت باشد فی‌الله نیست، در حالی که خشمی که موجب شده است که حضرت خنجر خود را درآورد و سر این دشمن خدای متعال را از بدنش جدا کند، فی‌الله است.

امام رضوان‌الله‌تعالی‌علیه بخشی از روایتی را نقل می‌فرمود، که بنده قبل از ایشان از مرحوم پدرم هم آن‌را شنیده بودم. کامل روایت این است که امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه خدمت برادرش مقام رسالت صلوات‌الله‌علیه و آله بودند، مقام رسالت فرمودند: یا علی، تو را شناخت مگر من و خدا، و من را شناخت مگر تو و خدا. امام فرمود که کسی امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه را تا به حال نشناخته است و نمی‌تواند بشناسد، یعنی شناخت به گونه‌ای که تمام آن واقعیت ایشان را شناسایی کرده باشد، جز خدایی که آن حضرت را خلق کرده است و برادر ایشان که مقام رسالت صلی‌الله‌علیه و آله باشند. در مورد چنین انسانی، چگونه ممکن است که برخاستن ایشان از روی سینه‌ی عمر بن عبدود ناشی از عصبانیت حضرت از آب دهان انداختن آن فرد باشد. این خشم طبیعی است و الهی نیست. خشم الهی این است که او را زمین بزند، روی سینه‌اش بنشینند و سرش را از بدن جدا کند. امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه بلند شدند و دور زدند، تا به آن‌هایی که معصوم

نیستند درس بدهند و تربیت‌شان کنند که اگر خواستید کاری را برای رضای خدای متعال انجام دهید، عامل غیر الهی در آن کار دخالت نداشته باشد و صد درصد خالص لله باشد.

اگر خدای متعال به انسان توفیق بدهد، در زمان زنده بودنش، این نکات را در دین‌داری خود درمی‌یابد. همه‌ی مسمانان‌ها و شیعه‌ها یکسان نیستند. یک شیعه، سلمان است که امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه روی کفن او آن رباعی را نوشتند و بعد به او نماز خواندند و او را دفن کردند. یک شیعه هم اطرافیان حضرت در صفین بودند که فرمان ایشان برای زدن قرآن‌های بالای نی را اطاعت نکردند و گفتند که ما به قرآن توهین نمی‌کنیم. آن‌ها دستور امام زمان خود را زیر پا گذاشتند. ما از جگر سوخته‌ی امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه از دست مومنین بی‌خبر هستیم. برای این‌که ما آن شعور را نداریم. سوخته شدن دل، وارد شدن مصائب باطنی به دل و روح، به آن اندازه‌ای است که شعورش را داریم. چون ما آن شعور را نداریم، آن شناخت را هم نداریم.

امتحان اولیای الهی به محبت اهل بیت صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین

خدای متعال همه‌ی ما و همه‌ی انسان‌های از صدر اسلام تا قیامت را مورد لطف خود قرار داده است و این چهارده بزرگوار را خلق کرده است. این لطف به حضرت ابراهیم سلام‌الله‌علیه هم هست. مقام رسالت فرمودند: من به سنت پدرم ابراهیم عمل می‌کنم. بنابر آیه‌ی قرآن، هنگامی که خدای متعال می‌خواست مقام نبوت را به حضرت ابراهیم سلام‌الله‌علیه عطا کند، او را امتحان کرد. این امتحان به محبت نسبت به اهل بیت صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین بود؛ به آن حضرت نشان داده شد که خدای متعال از فرزندان آدم سلام‌الله‌علیه و از فرزندان تو چنین افرادی را به وجود می‌آورد و ایشان به این مقام می‌رسند، روحیه‌ی تو نسبت به این بزرگواران چگونه است؟

«وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ»، کلمات این چهارده نفر هستند. «فَأْتَمَّ» یعنی حضرت ابراهیم، «هُنَّ»، به این کلمات، اظهار ارادت کرد. بدین ترتیب مقام رهبری را به او دادیم. از حضرت آدم سلام‌الله‌علیه تا آخرین فردی که به دنیا می‌آید و بعد قیامت می‌شود، این‌گونه است که اگر دل آن‌ها خالی از ولایت این خاندان باشد، در واقع هیچ ندارند. این نکته را امام رضوان‌الله‌علیه در جلد اول بیع خود، در صفحه‌ی حدود هفتاد-هشتاد به صورت در بسته و کوتاه مورد اشاره قرار داده است که منظور ایشان را اهل آن و شاگردهای ایشان فهمیدند.

هیچ چیزی در عالم ارزش ندارد، مگر آن چیزی که "ماءِ وِلايَتِنَا" در آن باشد. از خوراکی‌ها، از آشامیدنی‌ها، از سنگ‌ها که ارزش پیدا کرده و مورد استفاده‌ی فرزندان آدم واقع می‌شود، هر کدام به حسب نوع وجودش، تا هنگامی که شامه‌اش از این رایحه‌ی طیبه‌ی ولایت بهره‌مند نشده باشد نزد خدای متعال ارزش ندارد. این مبالغه نیست، بلکه حداقل تشییع است. اما عده‌ای بی‌شعور می‌گویند که در جامعه‌ی کبیره غلو وجود دارد. اگر این افراد اظهار نادانی می‌کردند در قیامت بار سبک‌تری داشتند.

از شیخ مفید رضوان‌الله‌تعالی‌علیه در مورد دفن خانمی باردار سوال کرده بودند. ایشان جواب مسئله را داد. آن‌ها پس از یکی-دو روز بازگشتند و از ایشان تشکر کردند که یک نفر را دنبال آن‌ها فرستاده و جواب خود را اصلاح کرده‌اند. حضرت مفید سلام‌الله‌علیه دریافت که این اصلاح از سوی حضرت بقیه‌الله ارواح‌ناله‌الفدا انجام شده است. ایشان به قدری مغموم و مهموم شد که درب خانه را به روی خود بست و دیگر جواب سوالات مردم را نمی‌داد. سپس ایشان حضرت را در عالم خواب یا مکاشفه دید که فرمودند: وظیفه‌ی تو این است که وقتی از تو سوال می‌کنند، فکر کنی و براساس آن چه به ذهنت می‌آید که حق است جواب بدهی. اگر اشتباهی در جواب تو وجود داشت، وظیفه‌ی ما این است که اشتباه تو را اصلاح کنیم. شیخ مفید هم با آن مقام خود عصمت نداشت، اگر عصمت داشت حکم شرعی از یاد او نمی‌رفت.